بنیادهای غیر اسلامی تصوف از دیدگاه اقبال لاهوری

سرگل زایی، محمد

تأمل در تعالیم صوفیان و تطبیق آنها با تعلیمات‏ خالص اسلامی که در متن وحی،سنت نبوی و تاریخ اسلام تجلی کرده است،تفاوتها و تعارضاتی را بین آنها آشکار می‏سازد.مقایسه‏ شخصیت پیامبر(ص)و صحابه و روشهای ایشان‏ با شخصیت صوفیان،بیانات و روشهایشان، برای هر کسی سؤال برانگیز است.تفاوت فرهنگ‏ واژه‏های مورد استفاده صوفیان با آنچه که در اسلام‏ خالص وجود دارد قابل تأمل است.واژه‏های‏ «فنا»،«حال»،«مقام»،«صحو»و«عشق»و غیره با تعریفی که در فرهنگ صوفیان شده‏اند،در اسلام خالص،کم نظیر یا بی‏نظیر است.از همه‏ مهمتر،مطالعه پدیدار شناسانه اسلام خالص با تصوف است که نتایج یکسانی را نشان نمی‏دهد.

در اسلام اولیه،«عمل صالح»سنگ بنای‏ تحول و کمال شخصیت است.جهاد و مبارزه‏ ظاهری با دشمنان دین،حج،زکاة،خمس، نماز،روزه،امر به معروف و نهی از منکر و احسان از جمله وجوه مشخص شریعت اسلام‏ است که مسلمانان اولیه اهتمام فراوانی به آنها داشته‏اند.در تاریخ تصوف این تعالیم از سوی‏ برخی از صوفیان مورد بی‏اعتنایی و یا تفاسیر باطنی‏ قرار می‏گرفته است.داستان ملاقات بایزید با شیخی در بصره در ضمن مسافرت حج و انصراف‏ وی از این سفر،گواهی بر این مدعاست.(1)

سیر تحولات تاریخی تصوف نیز نشانگر آن‏ است که صورت اولیه تصوف،زهد و ترس از عقاب و عذاب الهی بوده است.اما با گذشت‏ زمان اصطلاحات فنی جدیدی نظیر عشق،سکر، صحو و فنا و غیره در تصوف پدید آمد.علیرغم‏ دفاعی که صوفیان از خلوص اسلامی مبادی‏ تعالیم خود می‏کنند و بنحو توجیه‏آمیزی آنها را تاویل می‏نمایند.همچنین علیرغم دفاع برخی از محققان دهه‏های اخیر از خلوص تعالیم تصوف، نمی‏توان تاثیر ادیان،مکاتب و مذاهب‏ غیر اسلامی را بر تصوف و تعالیم آن انکار کرد.

اگر منشاء این تعالیم را منابع غیر اسلامی‏ ندانیم،حداقل این است که در اثر تماس و اختلاط مسلمانان پس از فتوحات اسلامی با مسیحیان، بوداییان،یهودیان،هندوان،زرتشتیان و مانویان‏ و همچنین ترجمه آثار دینی و فلسفی آنها بویژه‏ فلسفه یونان،افکار و اندیشه‏های صوفیان تاثیراتی‏ را از آنها پذیرفته است.

در بررسی تطبیقی افکار صوفیه با تعالیم‏ غیر اسلامی شواهد زیادی بر این تاثیر پذیری پیدا خواهیم نمود.

«مقامات»،«فنا»و«سبحه»از جمله مفاهیم‏ تصوف خراسان است که از روشهای هشتگانه‏ اصیل،نیروانا و ذکر بوداییان اثر پذیرفته است.

دکتر غنی منابع مهم غیر اسلامی تصوف را دیانت مسیحی،افکار بودایی،هندی،ایرانی و فلسفهء نو افلاطونی می‏داند.«منابع مهم خارجی‏ تصوف عبارت است از دیانت مسیحی و اعمال‏ رهبانان و افکار هندی و ایرانی و بودایی که‏ بخصوص از جنبه ریاضت و ترک دنیاموثر بوده‏اند.بعد،چیزی که تصوف را به شکل‏ فلسفه درآورد،یعنی به شکل بحث و طریقه‏ مخصوصی درآورد که وارد حل و بحث مساله‏ خلقت شد و از خالق‏ تا مخلوق را مورد صحبت قرار داد،بدون شک‏ تا مقدار زیادی فلسفه یونان مخصوصا نو افلاطونی بوده است.(2)

وی در ادامه با ذکر مصادیقی و مستنداتی از این‏ تأثیرات می‏نویسد:«زهد ابراهیم ادهم،عشق‏ رابعه و عقاید عرفانی جنید و ذوالنون و فنای با یزید و حلاج و موضوع«انسان کامل»که در اصل‏ ابتکار حلاج است و بعدها ابن العرببی و ابراهیم‏ ابن عبد الکریم گیلانی آن را پرورانده،شکل‏ مخصوصی به آن داده‏اند و فلسفه اشراق‏ سهروردی موسوم به«حکمة الاشراق»که خود نام‏ «حکمت اشرق»امتزاج فلسفه و تصوف‏ را می‏رساند،همه اینها مناسبات بسیار نزیدک بین‏ تصوف و فکر هندی و نو افلاطونی و مسیحیت را جلوه‏گر می‏سازد»(3)

آیین بودایی بمدت هزار سال قبل از اسلام در ناحیه شرق ایران رواج داشته است و از همین رو شباهت عجیب ماجرای ابراهیم ادهم با بودا نیز تأمل برانگیز است.وی درباره تأثیر تعالیم بودایی‏ و هندویی بر تصوف می‏نویسد:«صرفنظر از آداب‏ و عادات و چیزهای جزئی که وارد تفصیل آن‏ نمی‏شویم،قراین مهمی هست بر اینکه ریاضت و مراقبه و تجرید عقلانی و ترک علایق تا مقدار زیادی در نتیجه تأثیر بوداییسم است.ولی یک‏ فرق اساسی و معنوی بین این دو مسلک وجود دارد و آن این است که بودایی فقط ترتیب اخلاقی‏ نفس و تصفیه باطن را منظور دارد و بس.اما تصوف،تهذیب نفس را در نتیجه وصول به‏ معرفت و عشق خدا بدست می‏آورد...عقیده‏ فنای صوفیه یعنی عقیده گم شدن فرد در وجود کلی و یکی شدن شخص با آن که در اصطلاح‏ عرفا«اندکاک»نامیده می‏شود،ظاهرا از عقاید هندی است.»(4)

وی«مقامات»صوفیه را متأثر از«طرق هشت‏ گانه»بودایی و«مراقبه»را متأثر از«دیانای»بودایی‏ می‏داند.(5)

دکتر غنی علت تأثیر تعالیم بودایی را بر تصوف‏ خراسان حضور راهبان سیار بودایی و همچنین‏ حضور هزار ساله بودیسم در بلخ و بخارا دانسته و معتقد است:«نکته مهمی که باید متذکر بود این‏ است که متجاوز از هزار سال قبل از اسلام مذهب‏ بودایی در شرق ایران یعنی بلخ و بخارا و نیز ماوراءالنهر شایع بوده و صومعه‏ها و پرستشگاههایی معروف داشته و مخصوصا صوامع بودایی بلخ بسیار مشهور بوده است.در قرون اول اسلامی بلخ و اطراف آن از مراکز بسیار مهم تصوف شده و صوفیان خراسان در تهور فکری و آزادمنشی پیشرو صوفیان بشمار می‏رفته‏اند و عقیده«فناء فی الله»که تا اندازه‏ای‏ مقتبس از افکار هندی است،بیشتر بدست‏ صوفیهای خراسانی از قبیل بایزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر ترویج می‏شده است.»(6)

محبت و عشق و زهد و ترک دنیا یا رهبانیت و همچنین پشمینه پوشی از مختصان راهبان و زاهدان مسیحی که در اثر تماس با صوفیان در آنها تأثیر گذاشته است.دکتر عبد الحسین زرین کوب‏ در این بارهء می‏نویسد:«چنانکه دربارهء نفوذ عیسویت هم با آنکه وجود بعضی عناصر مسیحی‏ را در تصوف می‏توان نشان داد البته هر گونه‏ مبالغه‏ای نارواست اما شک نیست که دنیای اسلام‏ و تصوف اسلامی در ایران هم-مثل سوریه و بین‏ النهرین و مصر-از همان اوایل یا مسیحت ارتباط و تماس یافته است و البته ممکن نیست که برغم‏ این تماس‏های مستمر در یکدیکر تأثیر نگذاشته‏ باشند»(7)

وی همچنین درباره تأثیر مذاهب«گنوسی»بر تصوف بر این باور است که:«در بین عقاید و مذاهب دیگری که وجود و رواج آنها در داخل‏ قلمرو ایران ساسانی ممکن است در پیدایش یا توسعه تصوف تأثیر کرده باشد،مذاهب«گنوسی» را می‏توان ذکر کرد که سرخیل آنها از نظرگاه‏ وسعت و انتشار آیین مانی بود.این مذاهب‏ گنوسی،عرفان شرقی قبل از مسیح محسوب‏ می‏شد و تمام انواع آن با عقاید و تعالیم صوفیه‏ قرابت داشت.پیروان این مذاهب غالبا جسم را به منزلهء زندان روح تلقی‏ می‏کردند و نیل به ماورای عالم حس را به عنوان‏ راز واقعی(عرفان گنوسیس sisonG )جستجو می‏نمودند.(8)

دکتر زرین کوب در عین حال تأثیر پذیری تصوف‏ از آئین‏های مندایی،زردشتی و زروانی را منتفی‏ نمی‏داند و در این مورد نیز به ارائه شواهدی‏ پرداخته است.(9)

فلسفه نو افلاطونی نیز از طریق ترجمه‏های‏ فارسی آثار یونانی به اسلام راه یافت که تفکر وحدت وجود تصوف متأثر از همین فلسفه‏ نو افلاطونی است.

اقبال برای درک نفس الامر تعالیم تصوف در اعماق تاریخ و ژرفای تعلیمات ایشان فرو رفت. او از راه بررسی تطبیقی این تعالیم با تعلیمات‏ اسلام و همچنین کارکردهای نهضت تصوف و نهضت اسلامی به نتایج مهمی دست یافت.وی‏ علیرغم تعلق خاطری که به صوفیان داشت و خلوص و صفای شخصی صوفیان را تصدیق‏ می‏نمود،حملات و انتقادات شدیدی به ارکان‏ تعلیمات صوفیه نمود.دکتر سید محمد اکرم‏درباره تأملات اقبال در تعلیمات صوفیه‏ می‏نویسد:«وی پس از مطالعهء عمیق به این نتیجه‏ رسید که بعضی از تعلیمات تصوف با مرور زمان‏ ملل اسلامی را نسبت به زندگی بی‏علاقه و بیزار نموده و آنها را به خود فراموشی و ترک علاقه از دنیای مادی که هر دو از مهمترین اصول تصوف‏ هستند،سرگرم داشت...روزهاییکه اقبال در اروپا پایان‏نامه خود را تحت عنوان«توسعه و تکامل ماوراء الطبیعه در ایران»می‏نوشت،پی به‏ این حقیقت برد که تصوف چیزی غیر اسلام است‏ که ریشه‏های آنرا می‏شود در تعلیمات زردشتی و بودایی و نو افلاطونی یافت و عقاید اکثر صوفیه از فلسفه‏های گوناگون مذکور بحدی متأثر شده است‏ که آنها را به هیچ وجه نمی‏توان صرفا عقاید اسلامی قلمداد کرد.»(10)

اقبال دربارهء تأثیر تعلیمات بودایی و همچنین‏ رهبانیت به حدیثی از پیامبر اکرم(ص)اشاره نموده‏ و در نامه‏ای به یکی از دوستانش می‏نویسد:«شاید حدیث«خیر القرون قرنی»یادتان باشد که در ضمن‏ آن حضرت پیغمبر(ص)می‏فرماید در امت من بعد از سه قرن«سمن»(یظهر فیهم السمن)ظهور خواهد کرد...مراد از«سمن»رهبانیت است که‏ در ملل آسیای مرکزی قبل از مسلمانها وجود داشت.عقیده‏ام بر این است که غلو در زهد و مسأله وحدت وجود نتیجه تأثیر مذهب بودایی‏ (سمنیت)در مسلمانها می‏باشد.»(11)

اقبال علت شورش فکری بر علیه تصوف را تغییر آن از شکل عملی به شکل یک سیستم فلسفی‏ معرفی می‏کند.«اگر منظور از تصوف اخلاص در عمل است،چنانکه در قرون اولی نیز همین‏ مفهومش بود،هیچ مسلمانی نمی‏تواند بر آن‏ اعتراض نماید.اما وقتی که تصوف به شکل فلسفه‏ در می‏آید و تحت تأثیر اندیشه‏های ایرانی قرار می‏گیرد،و درباره حقایق نظام جهان و ذات باری‏ تعالی پژوهش‏هایی نموده و نظریه کشفی را عرضه‏ می‏دهد،روح من بر علیه آن قیام می‏کند.»(12)

وی درباره تأثیر فلسفه نو افلاطونی بر اندیشه‏های تصوف می‏نویسد:«این افلاطونیست‏ جدید...شکل مسخ شدهء فلسفهء افلاطونی است‏ که یکی از پیروان او که«فلاطینوس»نام داشت، بصورت مذهب درآورد...در مسلمانها این‏ مذهب توسط ترجمه‏های عیسویان حرّان پراکنده‏ شده و با گذشت زمان جزئی از مذهب اسلام‏ گردید.به عقیده من این طور قطعی غیر اسلامی‏ است و با فلسفه قرآن کریم هیچ ارتباطی ندارد، بنای تصوف بر این فلسفه سست یونانی استوار شده است.»(13)

در مثنوی اسرار خودی،بر فلسفه و اندیشه‏ افلاطون که زندگی این جهانی را وهم و خیال‏ دانسته و عالم معقولات را امری حقیقی تلقی‏ می‏کند،حملات سختی می‏کند.وی صوفیان را در مسأله کشتن نفس متأثر از تعالیم افلاطون‏ می‏داند.

فکر افلاطون زیان را سود گفت‏ حکمت او بود را نابود گفت

فطرتش خوابید و خوابی آفرید چشم هوش او سرابی آفرید

بس که از ذوق عمل محروم بود جان او وارفتهء معدوم بود

منکر هنگامهء موجود گشت‏ خالق اعیان نامشهود گشت

زنده جان را عالم امکان خودش است‏ مرده دل را عالم اعیان خوش است

قومها از سکر او مسموم گشت‏ خفت و از ذوق عمل محروم گشت(14)

اقبال در مثنوی«اسرار خودی»ضمن بیان‏ حکایتی که در آن گوسفندی به شیران سرکش و درنده موعظه می‏نماید و آنها را از عواقب وخیم‏ قدرت و نیرو بر حذر داشته و به ضعف و ترحم‏ فرا می‏خواند،تأثیرات منفی افکار غیر اسلامی را بر اندیشه‏های خالص اسلامی بیان می‏دارد.(15)

وی در مقاله‏ای تحت عنوان«اسرار خودی و تصوف»به بنیادی‏های غیر اسلامی وحدت وجود اشاره نموده و عقیده خود را نیز بر خلاف وحدت‏ وجود است،روشن می‏سازد.«من هرگز از اعتراف به این امر عار ندارم که تا مدت زیادی به‏ چنین عقاید و مسائلی معتقد بوده‏ام که مخصوص‏ بعضی از صوفیان است.بعدا با فکر و غور در قرآن مجید کاملا این عقاید غیر اسلامی ثابت‏ گردید.مثلا عقیده شیخ محی الدین ابن عربی‏ دربارهء مسأله«قدم ارواح کاملان»یا«وحدت‏ وجود»و یا مسأله«تنزل‏های سته»یا دیگر مسایل‏ از این قیبل که بعضی از آنها را عبد الکریم جیلی در کتاب خود«انسان کامل»ذکر کرده است.به‏ نظر من هر سه مسأله با دین اسلام هیچگونه‏ ربطه‏ای ندارند.اگر چه من معتقدان به آنها را نمی‏توانم کافر بگویم.زیرا آنها با خلوص نیت‏ استنباط این مسائل را از قرآن مجید می‏دانند. مسأله قدم ارواح،افلاطونی است و ابوعلی سینا و ابو نصر فارابی هر دو معتقد به آن بودند.به همین‏ سبب امام غزالی هر دو دانشمند را تکفیر کرده‏ بود.ابن‏عربی در این مسأله فقط این قدر تغییر داده که او معتقد به قدم ارواح صلحاء و کملاء شد.اما اصول همان است و این مسأله بین‏ مسلمانان قبر پرستی را رواج داد.مسأله«تنزل‏های‏ سته»پیشنهادی پلوتانیس،موسس نظریه‏ افلاطونیت جدید بود...مسأله تنزلهای سته از فلسفه یونانی در میان مسلمانان رواج یافت و بعدا آن را حکماء و صوفیان اسلامی بنا بر مقاصد خود در اصطلاحات اسلام بیان کردند.مسأله وحدت‏ وجود نیز مکمل فلسفهء«تنزل‏های سته»است... عقیده دینی من خدای تعالی در نظام عالم جاری‏ و ساری نیست بلکه او نظام عالم را آفریده و به‏ سبب ربوبیت و قدرت او این نظام‏ پا برجاست.هر گاه او بخواهد این نظام به پایان‏ خواهد رسید.»(16)

اقبال برای تبیین افکار خود درباره اثر منفی‏ عقیده وحدت وجود در مسلمانان،به شعر یکی از شعرای پنجابی اشاره می‏کند که تحت تأثیر فلسفه‏ ویدانت معتقد به وحدت وجود شده بود،وی‏ اثری را که عقیده وحدت وجود بر روی گذاشته‏ بود در شعر زیر بیان می‏کند:

من پسر پتهان(17)بودم که ارتش‏ها را شکست‏ می‏دادیم‏ ولی موقعی که شاگرد و مرید رگناته(18)شدیم‏ نمی‏توانیم یک کاه را بشکنیم(19)

این شعر اثر تخدیرآمیز تفکر وحدت وجودی که‏ بر اساس آن خداوند در وجود همه اشیاء ساری و جاری است،را با وضوح هر چه تمامتر نشان‏ می‏دهد که شاعر می‏گوید از خوف اینکه مبادا با شکستن کاه صدمه‏ای به خدا برساند،نتوانسته‏ حتی یک کاه را بشکند.!

درباره تأثیری که تصوف از مسیحیت پذیرفته‏ است،اقبال بر آن است که زهد افراطی صوفیان‏ را برگرفته از رهبانیت مسیحی معرفی نماید.: «مسیحیان عالم اسلام بتدریج مسلمین را با آرمانهای خود آشنا کردند.اصول مسیحیت و مخصوصا زندگی عملی رهبانان مسیحی در قدیسان اسلامی تأثیر گذاشت و ایشان را به زهد کاملی که به نظر من با روح اسلامی منافات دارد، کشانید.»(30)

اقبال تصوف را آمیزه‏ای از معتقدات سامی و اندیشه‏های آریایی دانسته که با روانشناسی‏ مخصوص صوفیان چنان دگرگون شد که از هر دوی آنها مستقل گردید:«صوفیان نه قوانین موکد سامی را که درباره اراده و عمل انسان وضع شده‏ بودند،کافی دانستند و نه به اصول عقلی خشک‏ که ودانتای هندی فراهم آورده بود،بسنده کردند. بلکه به اتکاء روانشناسی جامعه خود،آن دو شیوه‏ سامی و آریایی را با هم آمیختند و شالوده آیین‏ عشق را نهادند.از یک سو مفهوم بودایی فنا (نیروانا)را پذیرفتند و نظامی فلسفی بر آن بنیاد آوردند و از سوی دیگر از اسلام بهره‏ور شدند و جهان بینی خود را به اعتبار قرآن توجیه کردند. همچنانکه زاد بوم تصوف(ایران)میانجی‏ سرزمین اصیل آریاییان و کشور سامیان بود، تصوف هم از آمیختن معتقدات آریایی و سامی‏ بوجود آمد.ولی در این مورد باید از دو نکته غافل‏ نماند.نکته اول این است که جنبه آریایی تصوف‏ بر جنبه سامی آن غلبه دارد و نکته دوم این است که‏ از هر دو استقلال یافته است»(31)

در پایان بخش به سخن خانم آنه ماری شیمل‏ دربارهء رسالت پالایشگری اقبال نسبت به تعلیمات‏ دین اسلام از افکار و اندیشه‏های غیر اسلامی‏استناد می‏کنم؛آنجا که می‏نویسند:«مفهوم دین‏ فعال و بی‏قرار،که بنظر می‏رسید هنگامی که‏ تعاریف مدرسی چهره فعال و سرزندهء خدای‏ مطرح شده در پیام آسمانی قرآن را تحت الشعاع‏ قرار می‏دادند و یا حتی مخفی می‏داشتند،به دست‏ فراموشی سپرده می‏شد،در قرن بیستم مجددا توسط اقبال لاهوری مطرح شد.وی هرگز از توضیح این نکته که خدای اسلام موجودی زنده‏ و فعال و پویاست دست نکشید و خسته نشد. اقبال مکررا گوشزد می‏کرد که مسلمانان باید همواره متذکر چنین خدای زنده و پویایی که در قرآن مطرح شده،باشند و به او روی کنند و نه به‏ جانب افکار و اندیشه‏های عرفانی و یونانی مبتنی‏ بر«علت اولی»که خود را کاملا از درگیری فعال‏ در شؤون دنیوی کنار کشیده است(22)

پی‏نوشت:

1-نقل است که‏[بایزید]گفت:مردی در راه پیشم آمد. گفت:«کجا می‏روی؟»گفتم به حج گفت:«چه داری؟» گفتم:«دویست درم»گفت:«بیا به من ده که صاحب عیالم‏ و هفت بار گرد من درگرد که حج تواین است.»گفت چنان‏ کردم و بازگشتم.[تذکرة الاولیاء ص 169]

2-«تاریخ تصوف در اسلام»،دکتر قاسم غنی،ج 2،تهران: زوار،1374،ص 9

3-همان،صص 10-9

4-همان،ص 166

5-همان،ضمیمه«بحثی در تصوف»،ص 32

6-همان-صص 27-26

7-«جستجو در تصوف ایران»،عبد الحسین زرین کوب- تهران؛امیر کبیر 1369،ص 6

8-همان،ص 8

9-همان صص 15-11

10-«اقبال در راه مولوی»،سید محمد اکرام،صص‏ 165-164

11-همان،ص 167[به نقل از«اقبالنامه»،ج 1،صص‏ 79-78]

12-همان،ص 168

13-همان،ص 170[به نقل از«مکاتب اقبال»ص 2-1]

14-«کلیات اشعار فارسی»،اقبال لاهوری،تصحیح احمد سروش،تهران:سنائی 1370 صص 25-23

15-ر.ک«کلیات اشعار فارسی اقبال لاهوری،صص‏ 21-19

16-«زندگی و افکار اقبال لاهوری»،دکتر جاوید اقبال، ترجمه شهیندخت کامران مقدم،ج 1،آستان قدس رضوی‏ 1372،ص 340

17-«پتهان»،یا«پتان»نامی است که در هند به افغانها داده‏ شده است...سرزمین پتهانها از جنوب محدود به بلوچستان و از شمال تا کناره رود کابل امتداد پیدا می‏کند.از غرب تا داخلهء افغانستان پیش می‏رود.و از شرق به رود سند میرسد و از آن هم می‏گذرد و حتی مهاجرنشینان پتهان در سراسر شمال و حتی در جنوب هند نیز دیده می‏شود.(دایرة المعارف فارسی جلد 1 صفحه 524).

18-رگنانه یک جوکی هندو بوده است که شاعر (وحیدخان)شاگرد و مرید وی شده و تحت تأثیر تعلیمات‏ وی به وحدت وجود معتقد شده بود.

19-«زندگی و افکار اقبال لاهوری»،ص 341

20-«سیر فلسفه در ایران»،محمد اقبال لاهوری،ترجمه‏ آریانپور،تهران،امیر کبیر 47:135،ص 80

21-همان،ص 85

22-تبیین آیات خداوند،نگاهی پدیدار شناسانه به اسلام، آنه ماری شیمل،ترجمه عبد الرحیم گواهی تهران:نشر فرهنگ اسلامی 1376،ص 555-554